



## اعتقاد الحکماء

این رساله به « اعتقاد الحکماء » معروف و نوشته امام عالم شهاب الحق والیدین سهروردی مقتول (قدس الله نفسه) میباشد.

۱ - پس از ستایش خدای بزرگ، و درود بر پیامبر وی و خاندانش، این کتاب بدان سبب نگارش یافت که دیدم زبان مردم بروی دانشمندان حکمای الهی باز شده، حقشان را سخت نادیده گرفته‌اند، و سرچشمه اینکار آنست که مردم درباره حکما گمان برده‌اند که: «ایشان همان دهریانند و آفریدگار و پیامبران وحشر و نشر و مرجع و معاد و عذاب و آسایش پس از مرگ را باور ندارند، از این سخن بخدا پناه میبریم، و بر چنین کسان و دوستانشان نفرین خدا باد.»

۲ - و گمان هم نادرست می‌شود و هم درست، و این گمان درباره حکمای الهی دانشمندان نادرست است و خداوندان دانش و حقیقت بر این عقیده‌اند که جهان صانع و سازنده‌ای دارد که یکی است و همتائی ندارد و بی‌نیاز است، «و همسر و فرزندی برنگزیده»<sup>۱</sup> و زنده و دانا و شنوا و بیناست و بدون کثرت و عدد دارای صفات کمال میباشد. و پیامبران از جانب خدای بزرگ فرمان یافته‌اند که آنچه را برایشان واجب نموده انجام دهند و عذاب و آسایش حق است و خوشبختی و بدبختی حق ثابتی است که بانسان میرسد و خوشبخت پس از مرگ با آسایش میرسد و بدبخت پس از مرگ عذاب می‌بیند و جهان ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی حادث است، زیرا وجودش بر دیگری وابسته است و بخودی خود

\* آقای دکتر خدا مراد مرادیان استاد یار دانشکده ادبیات و علوم انسانی. از پژوهندگان بنام معاصر.

وجود ندارد. از اینرو قدیم در پیدایش خود بدیگری نیازمند نیست و آن واجب الوجود عزیز و بزرگ است. این بود عقیده حکما بطور کوتاه.

۳ - اما، بطور مشروح و مفصل، دلیل می آورند بر این که جهان ممکن الوجود است و نزدیک بفهم آنکه، اعراض بر اجسام استوار است، از اینرو عرض ممکن است زیرا وجودش بر غیر خود متکی می باشد و اگر وجودش واجب بود بر غیر خود وابسته نبود. اما اجسام ظرف و مکان اعراض میکنند و واجب الوجود جای و محل اعراض نیست تا ممکن باشد. سپس اجسام با هم اختلاف دارند، بخاطر اختلاف اعراض از حیث اندازه و شکل و رنگ و گرمی و سردی و اعراض گوناگون دیگر، در این صورت ناگزیریم از داشتن صانع نوسازی و این صانع که هیأت‌های نو می سازد جسم نیست زیرا هیأتها گوناگونند و جسم از نظر جسم بودن گوناگون نیست پس نمی تواند حقایق گوناگونی از نو بسازد و اعراض اجسام را بدو دلیل بوجود نمی آورند. یکی آنکه، اعراض مختلفند و جسم يك حقیقت دارد. اگر اعراض اجسام را بوجود می آوردند، اجسام در جسمیت مختلف بودند. دلیل دیگر آنکه، اعراض در وجود نیازمند اجسامند و چگونه عرض می تواند چیزی را که بپوشش بدن نیازمند است بوجود آورد؟ و هیچیک از جسم و عرض بوجود آور خود نیستند. پس ناگزیریم از داشتن بوجود آوری که نه جسم باشد و نه عرض. اگر این بوجود آور خودش واجب الوجود است که مراد ما حاصل است و اگر ممکن است ناگزیر باید بواجب الوجودی بالذات برسد و آن آفریدگار والا است و خردمند در این باره شك نکند «افی الله شك» آیا در وجود خدا شکی است؟ بلکه این موضوع طبیعی است چنانکه عربی بیابانی گفته است: «شك شتر دلالت بر وجود شتر و جای پا دلالت بر وجود راه می کند» یعنی آسمان بلند با این لطافت و زمین پست با این انبوهی آیا دلالت بر سازنده ای نیکو نمی کنند؟ جز اینکه حکما گویند: آفریدگار اجسام را بطور مطلق نمی آفریند بلکه جسم بشکل آتش یا هوا یا آب و یا خاک بوجود می آید و اگر چنین باشد آفریدن جسم جز بجهت مختلف ممکن نیست.

۴ - هرگاه مطلب چنین باشد که بیان کردیم، نخستین چیزی که خدای والا آفرید، امر عقلی زنده و دانائی است. چنانکه پیغمبر (ص) گفته است «اول ما خلق الله تعالی العقل، نخستین چیزی که خدای تعالی آفرید عقل است. از نظر کردن عقل به آفریدگار خود و تعقل آن و از نظر کردن وی به ممکن بودن خود و بعقل آن و از نظر کردن آن بذات خویش و بعقل آن سه جهت بوجود می آید. باعتبار نظر وی به آفریدگار خود و بعقل آن (که شریف این جهت است) عقل دیگری بوجود می آید و باعتبار نظری بممکن بودن خود و به عقل آن (که پست ترین جهت است) فلکی بوجود می آید و باعتبار تعقل ذات خویش و روح آن، فلك بوجود

می آید. بهمین ترتیب از عقل اول و فلك اول و روح فلك اول، عقول و افلاك و ارواح افلاك نه گانه دیگر بوجود می آید که مجموعاً عقول و افلاك و ارواح افلاك ده گانه را تشکیل می دهند. عالم عناصر و ارواح انسان بوجود می آید که آنرا «واهب الصور» و پیغمبران آنرا روح القدس و جبریل می خوانند و این همانست که گفت: «انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا، ۲ من فرستاده پروردگار توام که بتو پسر پاکیزه ای بخرم».

۵ - حکما میگویند: تأخر این موجودات از آفریننده حقیقی، از نظر زمان و مکان نیست، زیرا زمان و مکان تابع این موجوداتند. بلکه تأخر این موجودات از خدای والا، ذاتی است و آن تأخر آفریده از آفریننده می باشد. برای اینکه آفریده همیشه پس از آفریننده و آفریننده پیش از آنست و اگر کسی از بردن نام علت و معلول دوری کند، در الفاظ جدائی نداریم. و اگر کسی بگوید که جهان همیشه بوده، بدین معنی که بین آن و آفریننده اش تأخر زمانی و مکانی و رتبه ای و طبیعی وجود ندارد، باز در الفاظ بحثی نداریم، زیرا هدف یکی است. آری، اگر بگوید: جهان همیشه بوده است، بدین معنی که آفریدگار و سازنده ای ندارد این بحق کفر و بیدینی است.

۶ - و معتقدند که خدای والا چیزی را از روی اراده نمی آفریند زیرا اراده ترجیح یکی از دو امر بر دیگری است. بخاطر نفی که بخودش یا آنچه آفریده بازگردد ولی وجود این نفع برای آفریده اش بهتر از نبودن آنست تا اراده وی تحقق پذیرد. و این امری است طبیعی که هر کس خودش می داند که نمی خواهد کاری انجام دهد مگر هنگامی که برای وی یا دیگری نفعی داشته باشد، و این نفع برای دیگری نزد او بهتر از نبودن آنست. و خدای والا از اغراض و از تعلق غرض وی بچیزی میراست، بلکه ذات او اقتضای وجود می کند. با این وصف اگر حکما از مجادله دست بردارند و قائل باراده گردند قاعده ایشان بهم نمی خورد، زیرا اراده خدا نیز قدیم است «لازمه اش آنست که جهان از وی از جهت زمان و مکان و تأخرات دیگر تأخر نداشته باشد».

۷ - و معتقدند که انسان از حیوانات روی زمین شریف تر است، و دارای نفس ناطقه می باشد و نفس ناطقه نزد حکما عبارت است از جوهری عقلانی و وحدانی که در عالم ماده و در جهان دیگری که عالم سماوات است وجود ندارد و وجودش در عالم اجسام تصور نمی شود، زیرا اگر در عالم اجسام بود، تصور نمیرفت که وحدت حق اول جل کبریاءه را درك کند، زیرا واحد را جز امری وحدانی در نیابد، از اینرو نفس ناطقه امری است وحدانی چنانکه حلاج بهنگام بردار کردنش گفت: «برای خدای واحد همان بس که وحدانیت از اوست» و هرچه در عالم اجسام است واحد نیست، از اینرو وجود نفس در عالم اجسام تصور نمی شود. دلایلی از قرآن و حدیث و گفته های بزرگان بر اینکه نفس ناطقه در عالم اجسام

نیست و جسم و جسمانی نمی باشد وجود دارد. از قرآن آیه: «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»<sup>۳</sup> (در جایگاه راستی و درستی نزد خداوندی توانا) و این دلالت دارد بر اینکه نفس ناطقه جسم و جسمانی نیست زیرا این صفات درباره اجسام تصور نمی شود، بلکه این اوصاف وصف روح الهی است که بذات خود از عالم اجسام جدا و بیگانه است و بین آن و فرشتگان فرقی نیست جز تصرف آن در اجسام. و از روایت گفته پیغمبر (ص): «ابیت عند ربی یطمئنی و یسقینی»<sup>۴</sup> (از شام تا بام پیش پروردگرم میمانم و بمن خوراک و آب میدهد) و از گفته های بزرگان: سخن یکی از مشایخ در وصف صوفیان است: «من کان مع الہ کان بلا مکان» (هر کس با خدا باشد جا و مکانی ندارد) و این میرساند که نفس ناطقه جسم نیست زیرا جسم مرکب است و قابل قسمت و در این جهان چیزی نیست که در وهم و عین قابل قسمت و تجزیه نباشد.

از اینرو، روح انسان (که روح الهی است) در این جهان نیست. آری، آنطور که پادشاه بکشورش ارتباط و بستگی دارد او نیز ببدن دلبستگی دارد و هرطور که بخواهد در آن دخالت و تصرف می کند، و تا زمانی که این دلبستگی وجود داشته باشد، انسان زنده میماند و هرگاه پیوند و بستگی بریده شود، زندگی قطع میگردد و در بدن انسان جسمی لطیف و بخاری وجود دارد که روح حیوانی نامیده می شود و با بودن آن علاقه و پیوند باقی میماند و گرنه انسان میمیرد و اگر امر بر این وجه نبود، چگونه تصور میرفت که روح الهی (که نفس ناطقه است) آسمانها را بشکافد و بالا رود؟ زیرا شکافتن افلاک متصور نیست، از اینرو که همه در گردشند و حرکت مستقیم بر آنها تصور نمی شود، طبیعت آنها مقتضی حرکت مستقیم نیست و اگر افلاک پس از شکافته شدن بهم آیند لازمه اش آنست که مستقیم حرکت نماید.

۸- استعدادها از حرکتها بوجود می آید و واهب الصور وجود وهستی می بخشد، چنانکه آب هرگاه بسیار گرم شود هیولای آن هوا شدن را می پذیرد و واهب الصور بدان شکل و صورت به هوا میبرد و هرگاه ترکیب آن کامل شود و واهب الصور بدو نفس ناطقه عطا مینماید و نزد حکیم، عقول و افلاک همیشه وجود دارند زیرا علت وجود آنها دائمی و همیشگی است و هر چه در عالم کون و فساد تجدید شود بخاطر حدوث علت آن حادث است.

۹- هیولی عبارت از جوهری است که گاهی شکل آتش و گاهی شکل هوا و گاهی شکل آب و گاهی شکل خاک بخود میگیرد و تبدیل آن به هوا آشکار است زیرا انسان قطره های شبنم را پیایی می بیند، و آن هواست که آب شده و آب است که هوا گردیده و عناصر چهارگانه آتش و هوا و آب و خاک است و آتش در دورترین نقطه است از مرکز و خاک در دورترین نقطه است در محیط.

۱۰- و از ترکیب و آمیزش این عناصر موالید سه گانه فلز و گیاه و حیوان بوجود

می آید. حیوان از گیاه بالاتر و ترکیبش کاملتر است و گیاه از فلزات پیشرفته تر می باشد. از اینرو گیاه با حیوان در نیروهای مشترک است و حیوان چیزهایی از گیاه بیشتر دارد. اما اشتراك گیاه با حیوان در نیروهای تغذیه و نمو و تولید است. همچنین در نیروی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه که در غذا بدانها نیاز است و آنچه حیوان از گیاه افزون دارد، نیروهای مدرکه است که پنج نیروی باطن و پنج نیروی ظاهر می باشد. پنج نیروی ظاهر عبارت است از: سمع و بصر و شم و ذوق و لمس (شنوایی و بینایی و بویایی و چشایی و پساوایی) و پنج نیروی باطن عبارت است از: حس مشترك و خیال و متخیله و وهم و حافظه.

۱۱ - انسان بالاترین حیوانات است و بامری خارجی اختصاص دارد که آن نفس ناطقه است که بخود استوار می باشد و جا و مکان ندارد و زنده و داناست و بتدبیر و چاره سازی امور بدن می پردازد چنانکه قرآن بدان اشاره نموده است «فالسابقا سبقا»<sup>۵</sup> که عبارت است از عقول و «فالمد برات امرا»<sup>۶</sup> که عبارت است از نفوس و نزد حکما همانطور که بدنهای ما نفسهای ناطقه دارد، اقلک نیز نفسهای ناطقه دارند که زنده و عالم و عاشق و مشتاق آفریدگار خویشند و پیوسته در شادی و لذتند و لذت آنها به بدنهایشان سرایت می کند و بدنهایشان مانند صاحب وجد و شادی بحرکت درمی آید و نیز نفسی فلکی دارد، از اینرو حرکاتشان با هم اختلاف دارد و بسبب حرکات آنها در این عالم خیر دائم بوجود می آید، و این عالم بعالم اثر نسبت و بستگی مهمی ندارد.

۱۲ - نزد حکما سه عالم وجود دارد: عالم عقول که عالم جبروت است و عالم نفوس که عالم ملکوت خوانده می شود و عالم ملک که عالم اجرام می باشد.

۱۳ - و معتقدند که نفس آدمی اگر خدا و فرشتگان را بشناسد و حقایق در آن نقش بندد و درجه پذیرش حقایق را داشته باشد باقی می ماند، زیرا این حالت منتهی کمال نفس است و در این هنگام لذتهائی می یابد که چشم ندیده و گوش نشنیده و بدل راه نیافته است و اگر جاهل بخدا و فرشتگان باشد پس از جدائی از تن کور و نابیناست. چنانکه گوینده ای عزیز گفته است «من كان في هذه الدنيا اعمى، فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلا»<sup>۷</sup> (هر کس در این جهان نابینا باشد، در آن جهان نیز نابینا و گمراه خواهد بود) و نابینا در تاریکی است. «ظلمات بعضها فوق بعض»<sup>۸</sup> (تاریکیهایی که روی همدیگر است) و بعد بعد از دوری از خدا و از دست دادن آسایش دنیا و بشکل و اندام نامناسب و بد در آمدن، رنج می برند، چنانکه خدای والا گفته است: «كلا بل ان على قلوبهم ما كانوا يكسبون»<sup>۹</sup> (چنین نیست بلکه آنچه بدست آورده اند بر دلهایشان چیره شده است) این آیه اشاره است بدوری ایشان از خدا، و جدائی افتادن بین ایشان و آنچه از لذتهای دنیا می خواهند. چنانکه خدا گوید: «و حیل بینهم و بین ما یشمھون»<sup>۱۰</sup> (بین ایشان و آنچه می خواهند جدائی افتاده است)

۱۴ - و معتقدند که پیامبران (ع) از روی حق برای اصلاح نظام جهانیان و یادآوری ایشان به آخرت برگزیده شده‌اند. زیرا مردم از آخرت غافلند و از روی انصاف به احوال دنیا نمی‌نگرند. از اینرو ناگزیرند از داشتن کسی که قانون منظم و مرتبی برایشان وضع نماید و ناگزیر آن شخص باید بلند روح و دانا بشود و با بلندی روح آنچه را دیگران در زمانش نمی‌توانند انجام دهند انجام دهد، زیرا روح اگر بلند و نیرومند باشد در این عالم اثر بزرگی میگذارد، بخاطر اینکه بروح القدس می‌پیوندد و از او علم و دانش میگیرد و از وی نیروی نورانیت و خاصیت تأثیر بدست می‌آورد، چنانکه آهن تافته هرگاه در مجاورت آتش قرار گیرد از آن هیئت نورانیت و خاصیت سوزاندن کسب مینماید و این درجه برای اولیا حاصل میگردد و بانبیاء درجه بیشتری اختصاص دارد که آن اصلاح مردم و ادای رسالت و ماموریت پیغمبری است.

۱۵ - بدانکه ارباب ریاضت هرگاه آن علوم برایشان بدست آید و در معلومات خود از مسبب‌الاسباب گرفته تا آفریدگانش خوب بیندیشند، و نیرویشان با کم خوردن غذا، افزون گردد و فکرشان با قلب و ذکرشان با زبان هم آهنگ شود و گاهی از آهنگ ملایم و بوهای خوش و دیدن امور متناسب کمک گیرند، انواری روحانی در ایشان پدید آید تا اینکه عادت و ملکه آنان گردد و موجب آرامش شود و امور غیبی ایشان آشکارشود و روحشان با آنها پیوندی روحانی یابد و این امر بر متخیله چنانکه شایسته اوست سرایت نماید و حس مشترك را مبیند. در این صورت اشباح روحانی را به بهترین صورت می‌بینند و از آنها سخنان شیرین شنوند و علم و دانش برگیرند، و گاهی نیز چیزهای پنهان را می‌بینند و در این جهان و آن جهان بیشترین حظ و بهره و بالاترین مقام و پایه را خواهند داشت. خوشحال کسی که خود را پیش از مرگ دریابد و در این جهان دنیا برای خویش درجه‌ای بدست آورد که در دار فنا بدان لذات برد و در دار بقا بدان شادمان گردد.

از خدا توفیق میخواهم، زیرا وی تواناست و شایسته پاسخگوئی و آفریننده همداست و ستایش بر خدا و درود بر پیغمبر و سرور ما محمد و آل او باد.

- |                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| ۱ - سورة جن آیه ۳           | ۲ - سورة مریم آیه ۱۹           |
| ۳ - سورة قهر آیه ۵۵         | ۴ - سفینه الجار ۸۵۲ تهران ۱۳۵۵ |
| ۵ - سورة النازعات آیه ۴ و ۵ | ۶ - سورة بنی اسرائیل آیه ۷۴    |
| ۷ - سورة نور آیه ۴          | ۸ - سورة المطففین آیه ۱۴       |
| ۹ - سورة السبا              |                                |